

در هیچ محفل نمود چشم التفات  
 ما سوختیم و یار بسوزد بداغ یار  
 جان میدهیم و شکوه زجانان نمی کنیم  
 هر کس بروز واقعه با خویش ازجهان  
 غسل شهید عشق نشاید مگر بخون  
 بعد از هزارسال که چشمم گریست خون  
 رویم زروی دوست بگردان بزیر تیغ  
 روزیکه مرغ جان بردازدام تن زشوق  
 زروحم ز چشم رشته الفت نمی برد  
 رفتم از این جهان بامیدیکه روز حشر  
 الا بمحفلی که بود گفتگوی دوست  
 ما ساختیم و دوست بسازد بخوی دوست  
 باید نگاهداشت بجان آبروی دوست  
 حسرت بخاک برده و ما آرزوی دوست  
 خوشتر ز شستشوی ملک شستشوی دوست  
 کردم در آب دیده دل جستجوی دوست  
 ترسم که عکس تیغ فتد در گلوی دوست  
 تن رو نهد بصورت خاکی سوی دوست  
 شاید که بعد مرگ شود خاک کوی دوست  
 اول نظر بطرفه نمایند روی دوست  
 ( طرفه )

### ( يك مژده جان پرور )

دست موج انقلاب بحر هستی گاه گاه

دردی از دریا بدامن گران می افکند  
 دریای انقلاب ایران که از آغاز مشروطیت تا کنون حز روید  
 خود را ادامه داده . اگر در گرانبھائی بدامن ساحل سپرد است مصداق  
 مصدق وی . . . . . آقای ( میرزا علی اکبر خان دهخدا ) است و پس زیرا  
 کدام حجت ناطق به از کلام بود سخن چوهست چه حاجت بدعوی ولافت  
 بغیر موی شکافان کسی نمیداند که تار و بود جهان در کف سخن بافت  
 گرامی نامه صور اسرافیل . که در طی انتشار سی و

سه شماره انقلاب ادبی و سیاسی را یکمرتبه در ایران باعث شد نمونه از آثار این دانشمندان است .

نه تنها عقیده نگارنده است بلکه بشهادت ذوق سلیم نمرات جریده صور اسرافیل در صورتیکه حقیقتاً بقلم این مرد باشد همیشه از اندراس و کهنگی مبرا . و تکرارش قند مانند در ذائقه عقل حلاوت افزاست .

نه تنها کتاب صور اسرافیل مانند نفیس ترین کتب ادبی باستانی ایران هرگز کهنه و متروک نخواهد شد بلکه همیشه در کتابخانه دنیا یک یادگار ادبی بزرگ برای قرن اخیر و سند قابلیت حیات و استقلال ایران محسوب خواهد بود .

نگارنده هنگام مهاجرت بختیاری آقای دهخدا را هموار ملاقات و براهنمائی وی کتاب (سرگذشت اردشیر) را بانجام رسانیده و در آغاز کتاب چنین سپاس گذاری کرده ام .  
(سپاس از خضر راه)

و گر پرسش کنی از خضر راهم      برآه راست خضر اینک گوام  
علی اکبر دبیر - نامه صور      گز او شد صور اسرافیل مشهور  
جهان شد زنده از يك نفخ صورش      قیامت راست از یوم النشورش  
معانی پرور و دوشیزه افکار      نی گمگش چو نیشکر شکر بار  
زبانش تیغ اما گوهر افشان      بیانش در ولی دریا بدامان  
از این دریای انسان جای آن هست      که شوید چشمه حیوان زجان دست  
باری در نتیجه هزارها بحران و انقلاب این افتخار تاریخی

کابینه آقای سپهدار اعظم را نصیب افتاد . که آقای دهخدا برپاست ( مدرسه علوم سیاسی دولتی ) منتخب گردید .

گرچه آرزوی ما و تمام طرفداران علم و ادب این است که آقای دهخدا همواره بادای وظیفه طبیعی خویش مشغول شده و نگارشات سودمند و تألیفات گرانبهای وی که دلیل سعادت و آزادی ایران است در کتابخانه روزگار باقی ماند . ولی چون این مقدمه همان نتیجه منظوره را در بر دارد صمیمانه در به آقای دهخدا - و مدرسه سیاسی و انجمن معارف و علوم ایران عرض تبریک نموده طرف داران معارف و استقلال و سعادت مملکت را بیک آتیه درخشان و نورانی مژده میدهیم .

( وحید )

## ( ا تقبا : غزل آقای فرخی یزدی )

( ۱ )

من چنین شهرة نمودم بغم عشق نخست      ای دل این همه دانم همه هممه زیر سرتست  
 گدازخی سروقدی برده دلم ایک کیجاست      گدازچنین غنچه لب و سروچنین چابک و چست  
 وصل یار است دوی دل رنجورم و عقل      دازوی درد من از فیض مسیحا میجست  
 بچکنم کان مه بیمهر نه تنها دل من      هر دلی بوده در این شهر شکسته است درست  
 دوش بگریستم اندر قدم لاله رخى      که چو آن لاله دگر در چمن حسن نرست  
 آوخ از دست ستمکاریت ایشوخ که چشم      آتقدراشک فرو ریخت که دست از جان شست  
 سخت بیتابم و یارائی پروازم نیست      مگر اینکوی نگار است که پایم شده مست

( هادی حایری )